

خانندان علی صفی

شهریارانی گمنام



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

از :

مدرسی طباطبائی

خاندان علی صفی

شهریارانی گمنام

پس از درگذشت ابوسعید
ایلخانی به سال ۷۳۶ سرزمین
ایران به یک بار دستخوش آشوب
و اغتشاش و درهم ریختگی و تشریتی
بی مانند گردیده و خانخانی و
ملوک الطوایفی سراسر کشور را
فرا گرفت. سرداران مغول که در
ایالات مستقر بودند سر خود -
مختاری برداشتند و هر یک با تهیه
سپاه و لشکر کشی ها گوشه ای از
ایران را مطیع خویش ساختند.
از این پس تا پایان قرن هشتم که
تیمور بر آن نقاط دست یافت
کشور ما باین گونه دشواریها
و آشفتگی هادست به گریبان بود
و بر هر قسمت از آن یکی از
سلسله هایی که در این ملوک -

از :

مدرسی طباطبائی

الطوائفی پدید آمده بودند فرمانروایی مینمود .
 در این میان بسیاری از نقاط نیز بود که در قلمرو هیچ يك از سلسله‌های مزبور قرار نداشت و به وسیلهٔ امرا و خاندان‌های مقتدر محلی اداره میگردید. ضمن بررسی تاریخ نیمهٔ دوم قرن مزبور به نام بسیاری از این خاندان‌ها و قدرت‌های محلی برخورد می‌کنیم. شبانکاره‌ای نام بسیاری از آنان را در پایان کتاب خود ذکر نموده است^۱. ابن عربشاه نیز نوشته است که تیمور در سال ۷۸۴ با هفده تن از امراء گیلان و رستم‌دار و عراق که هر يك در منطقهٔ خود با استقلال کامل فرمانروایی داشتند^۲ مکاتبه نمود .

قم در دوران فترت :

اطلاعات ما از وضع قم پس از حملهٔ مغول تا آخرین سالهای قرن هشتم چندان وسیع نیست. این را میدانیم که قم در سال ۶۲۱ به دست سپاهیان مغول آن چنان ویران و قتل عام شد^۳ که تانیمهٔ قرن نهم آثار آن برجای بود و هرگز موقع و اهمیت پیشین خود را بازیافت.^۴ در کتاب‌های تاریخ این دوره از قم در چند مورد معدود یاد شده است که معلومات کوتاه و محدودی را در این باره به دست میدهد .

در قرن هشتم وضع روشن‌تر و اطلاعات ما در این باب بیشتر است . تا چهارمین دههٔ این قرن قم همچون دیگر نقاط ایران در تصرف امراء ایلیخانی بود . شمس فخری - شاعر و شعر شناس بنام قرن هشتم، نگارندهٔ معیار جمالی

- ۱- مجمع الانساب ، برک ۲۹۱ عکس شماره ۳۰۰ دانشگاه به بند .
- ۲- عجائب المقدور فی نوائب تیمور (به نقل اعیان الشیعه ۱۵ : ۳۷۰ به بعد چاپ اول و ۱۵ :
- ۲۵۴- ۲۵۹ چاپ دوم) و ترجمهٔ فارسی آن به نام «زندگانی شکفت آور تیموره» ص ۳۶ .
- ۳- کامل ابن اثیر ۹ : ۳۵۳ (چاپ ۹ جلدی مصر). تاریخ مبارک غازانی : ۳۵۰ . تاریخ بناکتی : ۳۶۸ . العبر ذهبی : ۵ . ۸۲ . شذرات الذهب : ۵ . ۹۴ . روضة الصفا : ۹۸ . حبیب- السیر ۳ : ۳۳ . النجوم الزاهرة ۶ : ۲۵۸ (چاپ دارالکتب) .
- ۴- نزهة القلوب : ۷۴ (چاپ دبیرسیاقی) و آثار العباد قزوینی : ۴۴۲ و تاریخ جدید یزد : ۲۳۰ دیده شود .

و معیار نصرتی و ستایشگر شاه شیخ ابواسحاق اینجو^۵ که به سال ۷۳۲ مدتی در قم نزد «حضرت صاحب اعظم، دستور اعدل اعلم، افتخار و نظام ایران، خواجه قوام الدوله والدين عابد اصفهانی»^۶ میزیسته در همین شهر قصیده مخزن البحور و مجمع الصنایع خود را در مدح و ستایش غیاث الدین امیر محمد وزیر ابوسعید ساخته.^۷ و در اغتشاشات این دوران نیز همچنان این منطقه داخل قلمرو ایلخانی بوده است.

پس از برچیده شدن بساط حکومت ایلخانی، قم در شمار مناطقی درآمد که از قلمرو تمامی سلسله های این دوره بیرون قرار داشت، هرچند گاه در تواریخ نوشته شده در دوره های بعد به عنوان قلمرو «آل مظفر»^۸ یا مرز قلمرو «چوپانیان» از آن نام میبینیم لیکن واقع امر چنین نبوده است چه به شهادت شواهد تاریخی و مآخذ اصیل پس از انقراض مغول تا دوران استیلای تیمور قدرت حاکم بر این منطقه، قدرت محلی یکی از خاندان های اصیل قم بود. این نکته را شبانکاره ای و ابن عربشاه^۹ و حافظ ابرو و ابن شهاب یزدی به تصریح آورده اند. تاریخ

۵- شرح حال اودرتد کره هفت اقلیم، اقلیم چهارم، اصفهان (۲: ۳۹۵-۳۹۶ نسخه چاپی) و ذریعه ۹/۲: ۵۴۳ و فهرست مجلس ۲: ۱۱۸ و فهرست منزوی ۳: ۱۹۵۶ و فهرست مشکوة ۲: ۴۵۴ و دیگر مصادری که در فرهنگ سخنوران و فهرست منزوی از آن یاد شده است دیده شود.

۶- معیار جمالی، نسخه ۱۳۶- ج ادبیات (دانشگاه تهران)، برگ ۳۶/پ.

۷- همان مأخذ و فهرست ادبیات: ۴۳۳ و مجلس ۲: ۲۸۲ نیز دیده شود.

۸- تاریخ جعفری نوشته جعفر بن محمد حسینی به نام شاهرخ: «گویند چون سلطان ابوسعید وفات کرد هر کس درجایی که بودند آن مملکت را خود داشتند و محمد بن مظفر مملکت عراق را مسخر کرد و عراق به ایشای بنی مظفر بماند تا زمان آمدن امیر تیمور گورکان (برگ ۱۸۰ عکس ۵۹۲۷/۲ دانشگاه)، «چون سال ۷۵۰ در آمد شیخ- حسن نویان در بغداد وفات کرد و محمد بن مظفر لشکری جمع کرد و تبریز و قم و... را در تصرف آورد» (برگ ۱۹۰/ب همان نسخه)

۹- عجائب المقدور، ترجمه فارسی، ص ۳۶. عبارات سه تن دیگر را پس از این خواهیم دید.

جعفری نیز گرچه صریح نیست به اجمال و تلویح اشارتی دارد (برگ ۱۸۳/ب عکس ۵۹۲۷/۲ دانشگاه). شبانکاره‌ای در پایان کتاب خود فصلی در شرح وقایعی که پس از مرگ ابوسعید در ایران روی داده است نگاشته که چند سطری از آن به تلخیص نقل میشود:

« ذکر جماعتی که به استقلال خود در ممالک ایران زمین سرکشی و تعدی نمودند :

چون بعد از وفات سلطان سعید مغفور ابوسعید انارالله برهانه از اولاد و اعقاب آن حضرت کسی نبود اختلال تمام به قواعد مملکت راه یافت ... هر کس به استقلال خود سرکشی آغاز نهاد و سوداء ارتقاء مدارج سروری و معارج مهتری در دماغ هر یک پیدا آمد و در قلاع و حصون ولایات و بقاع متمکن و متحصن شدند و دست به فتنه و بیداد بر آوردند چنانکه اسامی بعضی از ایشان که در عراق و خراسان خروج کردند نقل میشود. برسبیل اختصار که اگر شرح حال هر یک به تفصیل ذکر رود به تطویل انجامد و در آن فایده زیادت نه.

طائفه‌ای که در عراق و آن ممالک سرکشی کردند :

ملك كاوس شروان مدتی مال و خراج آن مملکت به خود تصرف نموده و بعد از آن مطیع و منقاد پادشاه سعید مغفور سلطان اویس رفت .

سیدلطیف‌الله کاشی که از سادات و نقباء کاشان بود. مدتی ولایت کاشان را ضبط نمود و بعد از وفات او آن مملکت در تصرف گماشتگان شاه شجاع است ... امیرنوروز که از امرای اصفهان است ... ۱۰

وی به همین ترتیب از گروهی بسیار دیگر نام برده و پیوستن منطقه فرمانروائی هر یک را به یکی از سلسله‌های آن عهد خاطر نشان ساخته است و گویا در این میان تنها قم تا به روز گارنگارش فصل مزبور - سال ۷۵۹ - همچنان

در تصرف امراء محلی باقی بوده که وی به این نکته در مورد قم تصریح مینماید و عبارت متن کتاب مزبور پس از این نقل خواهد شد .

در سال ۷۶۴ که اولیاءالله آملی تاریخ رویان خود را به نگارش در آورد باز همچنان قم و مضافات در تصرف قدرت محلی بود^{۱۱}. پس از این حافظ ابرو نیز در وقایع سال ۷۹۳ در شرح ورود شاه منصور مظفری به قم از خاندان مقتدر محلی به عنوان « حاکم و صاحب سیاست این منطقه » یاد کرده و مینویسد :

« مدت‌های مدید و عهد‌های بعید بود که از آن خاندان کسی ظاهراً به ملازمت سلاطین و امراء مکلف نبود، اگرچه بر حسب صلاح باجموع جوانب طریقهٔ اخلاص و دولتخواهی مرعی میداشته‌اند... »^{۱۲}

حتی در زمان تیمور نیز دست امرای او از این نقطه بدور بود. « پیر احمد ساده، که در سال ۷۹۰ بحکومت عراق عجم منصوب شد^{۱۳} و خلیل میرزا - فرزند میرزا امیرانشاه و نوادهٔ تیمور - که از ۸۱۲ تا ۸۱۴ عنوان امیر عراق را داشته است^{۱۴} هیچ‌یک بر این شهر دست نداشتند. ابن شهاب یزدی در شرح اوضاع قلمرو تیموری پس از مرگ او به سال ۸۰۷ به این موضوع اشاره نموده و مینویسد:

« قم و نواحی از قدیم باز مردم آن ولایت داشتند... »^{۱۵}

۱۱- تاریخ رویان، ص ۱۹۶.

۱۲- عکس ۲۶۸۹ دانشکده. برگ ۱۸۸ و عکس ۳۷۳۲. برگ ۱۲۸.

۱۳- حبیب‌السیر ۳ : ۴۴۲

۱۴- تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی، ص ۳۹۷. مطلع‌السدین ۲ : ۱۲۴ به بعد. مجمل فصیحی

۳ : ۲۰۷. نسخ جهان‌آرای : ۲۳۶.

۱۵- جامع‌التواریخ حسنی، نسخهٔ کتابخانهٔ ملی

خاندان علی صفی :

خاندان مقتدر و حاکم قم «خاندان علی صفی» بود که دو قرن - از اوائل قرن هفتم تا دومین دهه قرن نهم - در این شهر نفوذ و عظمتی داشته و از موقع اجتماعی مهمی برخوردار بوده است و افرادی از آن میان سال‌های ۷۴۰ تا اوایل قرن هشتم در قم با اقتدار و به استقلال فرمانروایی داشته‌اند. از سابقه تاریخی خاندان علی صفی اطلاع دقیقی در دست نیست جز آن که نویسنده جامع‌التواریخ حسنی در وقایع سال ۸۱۵ و گذشته شدن آخرین امیر آنان به دست اسکندر فرزند عمر شیخ از دولت «دویست ساله» آن خاندان یاد نموده است. قدیم‌ترین آگاهی ما درباره این خاندان آن است که خواجه اصیل‌الدین فرزند علی صفی نیای بزرگ خاندان در قم نایب خالصه‌جات «خواجه‌علاء‌الدین محمد هندو» وزیر معروف آن دوره بوده، و هم‌این را می‌دانیم که نخستین امیر این خاندان «خواجه تاج‌الدین علی» فرزند او بوده و پس از وی پسر عمش خواجه علی صفی دوم بر امور دست یافته و فرمانروای این خطه گردیده است. این آگاهی‌ها همه از کتاب مجمع‌الانساب شبانکاره‌ای است که خود در آن دوره میزیسته و عبارت او در «ذکر جماعتی که به استقلال خود در ممالک ایران زمین (پس از ابوسعید) سرکشی و تعدی نمودند» چنین است :

در عراق... **خواجه تاج‌الدین علی اصیل** - که پدر او خواجه اصیل در قم نایب خالصه‌جات خواجه‌علاء‌الدین محمد بود - مدتی ولایت قم را ضبط کرد و بعد از وی خویش او خواجه تاج‌الدین علی صفی آن ولایت را در تصرف دارد و التجابه پادشاهان آن طرف می‌کنند...^{۱۶}

پیش از این گفته شد که از این خاندان واقدامات و کارهاشان در مصادری که به دست داریم مطالب زیادی نیامده است، لیکن با دقت در همان موارد

۱۶ - برگ ۲۹۱ عکس شماره ۳۰۰ دانشگاه، و کتاب کشاورزی، و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول ۲: ۳۲۲ نیز دیده شود.

محدود چنین معلوم میشود که امراء خاندان مورد بحث در همه نقاط عراق نفوذ داشته و در بیرون از محدوده عراق نیز به عنوان قدرتی معتبر شناخته میشده‌اند. آنان خود نیز که گاه در منازعات خارج از این محیط دخالت مینموده‌اند که نمونه آنرا در ذیل شرح حال خواجه علی‌صفی خواهیم دید. بی‌تردید بابدست آمدن مصادر و مآخذ دیگر تاریخ قرن هشتم بر مواردی دیگر نیز از این قبیل دست یافته خواهد شد. به هر حال در دوران فترت میان انقراض مغول و استیلای تیمور دودمان مزبور فرماندهی نیرومندی در این سوی داشته‌اند که از بسیاری حکومت‌های محلی دیگر این عهد قوی‌تر و مقتدرتر بوده‌است. این نکته شایسته ذکر است که با آنکه این دوره - به شرح پیشین - از دورانهای پر آشوب تاریخ ایران، و به خصوص برای مناطق مرکزی با قرار گرفتن در میان چند قدرت متضاد و متخاصم زمینه بسیار مخاطره آمیزی بود لیکن فرماندهی مدبرانه خاندان مزبور موجب گردید که - همچنان که در جامع التواریخ حسنی است - در تمامی این منازعات و کشمکش‌ها قم و اطراف آن هرگز «سهم‌ستور» نبیند. چه امراء آن خاندان مردمی دانشمند، دانش پرور، درویش و دوراندیش و به همین جهات در مناطق مجاور از احترامی بسزا برخوردار بوده و تا حدود مقدور با دیگر قدرتهای هم‌عصر خود به صلح و صفاروز گار می‌گذرانیده‌اند. میتوان گفت که قم تجدید حیات خود را پس از ویرانگری و قتل‌عام عظیم و وحشیانه مغول تا حدود بسیار زیادی مرهون و مدیون این خاندان است. آثار خوبی که از آنان تا کنون در گوشه و کنار قم به جای مانده و در همین بحث به معرفی آن خواهیم پرداخت نمایاننده خدمات شایسته‌ای است که دودمان مزبور به این شهر انجام داده‌اند.

القاب و عناوینی که برای امراء این خاندان در کتیبه‌های آثار مزبور و در کتابها دیده میشود جالب توجه است. «صاحبقران ۱۷» - که از القاب اختصاصی شاهان بزرگ بوده - «شهریار علی‌الاطلاق» ۱۸،

« سه سالار عراق »، ۱۹ و « خلیفه العرب والعجم »، ۲۰ از آن جمله است .



نیای بزرگ این خاندان «علی صفی» از بزرگان قم در قرن هفتم بوده است که چون یکی از نوادگان وی نیز «علی صفی» نام داشته از وی - چنان که روش قدماء بوده - در قرن بعد به «علی صفی الماضی» تعبیر میشده است. از این شخص در کتیبه های دوبنا از آثار این خاندان مورخ ۲۱۷۶۱ و ۲۲۷۸۰ یاد شده است .

از فرزندان اوسه تن میشناسیم :

۱- خواجه اصیل الدین (صاحب اعظم اعدل اعلم ، اصیل الدوله والدین ، جمال الاسلام والمسلمین ۲۳). او همان است که در قم نایب خالصه جات خواجه علاء الدین محمد بوده است . نیز هموست که در بقعه مورخ ۷۶۱ باغ گنبد سبز قم مدفون است .

۲- عزالدین اسحاق (صاحب اعظم سعید ، عزالحق والدینا والدین اسحاق ۲۴) .

۳- صاحب سعید مرحوم مغفور ، خواجه شمس الدوله والدین محمد ۲۵. از خواجه اصیل الدین يك فرزند می شناسیم او خواجه تاج الدین علی

۱۹- تاریخ رویان اولیاء الله آملی ، ص ۱۹۶ و تاریخ طبرستان (چاپ ۱۳۳۳ تهران) ، ص ۸۱ .

۲۰- کتیبه بنائی مورخ ۷۷۰ (بقعه خدیجه خاتون قم) .

۲۱- یکی از مقابر باغ گنبد سبز قم (بقعه مورخ ۷۶۱) .

۲۲- مزار احمد بن قاسم قم .

۲۳- عبارت کتابه بقعه ای که مدفون اوست .

۲۴- کتیبه بقعه احمد بن قاسم قم .

۲۵- مقدمه ترجمه تاریخ قم ، ص ۳

نخستین امیر خاندان است که در بحث امراء سلسله شرحی در باره وی خواهد آمد.
عزالدین اسحاق پدر خواجه علی صفی مشهور است که از بزرگان امراء
خاندان مزبور بوده و او پدر غیاث الدین امیر محمد است که در بحث نام برده شده
آشنائی بیشتری با هر دو خواهیم داشت .

خواجه شمس الدین محمد نیز سه فرزند به نام های خواجه عماد الدین
محمود ۲۶ و خواجه جمال الدین علی ۲۷ و خواجه صفی الدین داشته که این
هر سه در بقعه ای مورخ ۷۹۲ در مقابل باغ گنبد سبز قم مدفونند. خواجه عماد الدین
محمود پدر خواجه محمد قمی و خواجه فخر الدین ابراهیم (خواجه ابراهیم
قمی) است و این خواجه فخر الدین ابراهیم همانست که ترجمه تاریخ قم
به دستور او انجام گرفته و او خود فرزندی بنام محمود داشته که در سال ۸۱۵
به تفصیلی که پس از این در شرح ماجرای پایان کار خاندان مزبور خواهد
آمد کشته شده است . خواجه جمال الدین علی نیز فرزندی به نام
امیر جلال الدین داشته که با خود وی در همان بقعه مدفون است .
از افراد این خاندان جز اینان چندتن دیگر نیز می شناسیم که
ضمن نقل عبارات متون تاریخی در بحث زیر به نام آنان اشاره خواهد رفت
جز آنکه ترتیب و سائط نسبی هر یک تانیای خاندان دانسته نیست .

امراء خاندان علی صفی :

با توجه به اینکه ماخذ تاریخی این دوره از تاریخ ایران به نسبت کم و
مصادری که از این تیره در آن نام آمده نیز انگشت شمار و به همین علل
اطلاعات مادر این باب بسیار محدود است کسانی که علی العجاله از امرای خاندان
مزبور می شناسیم این چند نفرند :

۲۶ - صاحب الاعظم السعید المغفور العبرور، مولی الوزراء فی زمانه ، الواصل الی عفو الله و

غفرانه ، الخواجه عماد الدین محمود - ترجمه تاریخ قم، ص ۳.

۲۷ - صاحب الاعظم الدستور الاعلم ، المشرف بقاطبة الالقب ، خواجه جمال الحق والدین

علی - کتابه بقعه مدفون او.

۱- **خواجه تاج‌الدین علی اصیل:** نخستین کسی که از خاندان علی صفی بر حکومت قم و مضافات دست‌یافت خواجه تاج‌الدین علی فرزند خواجه اصیل‌الدین و نواده علی صفی ماضی بود که نقل شهبانکاره‌ای را درباره او دیدیم. آغاز فرمانروایی او پس از درگذشت ابوسعید ایلخانی به سال ۷۳۶ بوده و از سال پایان آن آگاهی دقیق نیست جز آنکه پیش از سال ۷۵۹ (آخرین تاریخ ذکر شده در مجمع‌الانساب) بوده است چه در این تاریخ به نقل همان کتاب «اولیاء الله آملی» عم‌زاده وی فرمانروایی آن نقاط را عهده‌داری می‌نموده.

خواجه علی اصیل باید در خود در بقعه مورخ ۷۶۱ باغ گنبدسبز مدفون است. این بقعه را خواجه علی صفی بر قبر عم و پسر عم خویش بنیاد نهاده. در کتیبه بقعه از علی اصیل بدین صورت یاد گردیده است:

«الصاحب‌الشهید‌المغفور، جمال‌الدولة‌والدین، اصیل‌الاسلام‌والمسلمین علی ...» ۲۸

۲- **خواجه علی صفی:**

فرزند عز‌الدین اسحاق و نواده علی صفی الماضی، شخصیت بزرگ سیاسی و اجتماعی قرن هشتم که پس از خواجه علی اصیل فرمانروای قم گردید^{۲۹} و آنچه میدانیم تا سال ۷۸۰ در این مقام باقی بوده است. آملی در تاریخ رویان- ضمن شرح واقعه‌ای که پس از این نقل خواهد شد- از او با عناوین «حاکم و سردار قم، صاحب‌اعظم، سپهسالار عراق» یاد نموده است.^{۳۰} در کتیبه‌های چند اثر از قرن هشتم نیز نام او به این صورتها آمده است:

۲۸- باید توجه داشت که در قدیم تعدد القاب معمول و مرسوم بوده است جز درجایی که لقب به جای نام بکار برده میشده چنان که در «اصیل‌الدین» پدر صاحب عنوان.

۲۹- مجمع‌الانساب شهبانکاره‌ای، نسخه و صفحه متد کور در پیش.

۳۰- تاریخ رویان (چاپ بنیاد فرهنگ ایران) ص ۱۹۶. تاریخ طبرستان مرعشی (چاپ ۱۳۳۳) ص ۸۱.

أ - المولى صاحب الأعظم، أعدل العرب والمعجم... صفي الإسلام والمسلمين
على اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره - سال ۷۶۱ - ۳۱

ب - المولى المتخوم المطلق، الامير المطاع، الشهر يار الاعدل الاعلم،
خليفة العرب والمعجم، صاحب السيف والقلم، حافظ البلاد ناصر العباد، مدير
امور المملكة و خلاصة تركيب الماء والطين، جمال الحق والدوله والدنيا
والدين على صفي ايدهما الله تعالى ونصرهما على اعدائهما - سال ۷۷۰ - ۳۲
ج - صاحب الاعظم الاعدل الاعلم، ملاذ طوايف الامم، مستعبد ارباب
السيف واصحاب القلم، صاحب ديوان الممالك، ملجأ العظماء العالم، موئل
صناديد بنى آدم، عميم المواهب والنعم، عضد الخواقين، المنصور بنصرة خير -
الناصرين، قوام الحق والدنيا والدين، مغيث الخلايق اجمعين على... عظم الله
تعالى جلال قدره - ۷۸۰ - ۳۳

خواجه، بانفوذ و قدرتی که در عراق عجم و فرمانروائی نیر و مندی که
در قم داشت در کشمکشها و منازعات بیرون از محدوده عراق نیز دخالت
می نمود. اولیاء الله آملی نمونه ای از این مداخلات را که چهار سال پیش از
تألیف کتاب اوروی داده، ثبت نموده است که به نقل عین شرح مندرج
در آن کتاب مبادرت می رود :

«فتح قلعة قوسین به دست ملك جلال الدوله اسکندر:

در تاریخی که ذکر آن خواهد رفت امرای ایغور مثل امیر کبیر
پیر احمد و امیر زاده بندک اروم قیا و امیر عبیده و امیر حسن لادی و غیرهم
به مخالفت ملوک اعظم - عظم الله قدرهم - باهم اتفاق کردند به نیت آن که
قلعه قوسین را به دست فرو گیرند و دست نواب ملوک اعظم - عظم الله جلالهم -
از ری و نواحی آن کوتاه گردانند. موبک همایون ملك اعظم جلال الدوله - عزت

۳۱- یکی از بقاع باغ گنبد سبز قم.

۳۲- بقعه معروف به «خدیجه خاتون» در پنج فرسنگی قم.

۳۳- بقعه احمد بن قاسم قم. گذشت که تعدد لقب در قدیم شایع و معمول بوده است.

انصاره - در این وقت بمبار کبی به موضع واریان مسکن ساخته بود، از آنجا نهضت نموده در کرج نزول فرمود، و جماعت اترک لشکر گران جمع کرده بودند و به حاکم و سردار قم استظهار بسته و از آنجا « عقد مکابا » نام که از رئیس - زادگان اصفهان بود و « رکن کرده » که از برناییشگان اصفهان بود و در قم مصاحب حاکم آنجا گشته و به نوکری او منسوب شده بود و در تمامت عراق نام و آوازه او به اخی گری فاش گشته، بسی کارها از اسفاهی گری و برناییشگی از دست او برآمده بود، ایشان هر دو با صد سوار قمی و اصفهانی به مدد امرآمده بودند. ملك اعظم جلال الدوله - عزت انصاره - خواست که به نفس خود قیام نماید، ملك معظم، وارث ملك جم، شاه و شهریار ایران، خسرو عهد و زمان، ملك فخرالدوله شاه غازی - عز نصره و مد عصره - درخواست فرمود که بدین جنگ قیام نماید و به تدبیر^{۳۴} این طایفه سعی فرماید و فرمود که برای این قدر مهم، مخدوم عنان نجنماند و رکاب نرنجانند. شاید چه ممکن که این مهم به دست ما برآید. وهم در روز بالشکری اندک از ترك و تازیك به در قلعه قوسین خرامید. امرا چون لشکر مستعد داشتند خویشان را در مقام غرور دیدند، حالی بالشکری آراسته روی آوردند. ملك معظم فخرالدوله شاه غازی - عز نصره - به نفس خود به لشکر آرائی و یاسامیشی قیام فرمود. هر دو لشکر روی بیکدیگر آوردند. ملك فخرالدوله به نفس خود تقدیم کرد و بانگ بر لشکر زده و به توفیق باری - عز شأنه - در آن مصاف ثبات قدم ورزیده به يك طرفه العین ایشان را منهزم گردانید. لشکر از ترك و تازیك در عقبش راندند و شمشیر در آن لشکر کشیدند و خشك و تر نگذاشتند. همان زمان ملك معظم بانگ بر لشکر زد که هزیمتیان را مکشید و اگر نه يك تن از آنان زنده نماندی. اترک را لشکر منصور تادزك اشتارون بدوانیدند و « رکن کرد » با صد تن کشته برآمدند - مجموع اسبان و سلاح و آلات حرب از بر گستوان و جوشن و غیره غارت کرده و این

فتح اول باهداد روز آدینه بود بیست و هفتم ذی الحجه موافق چهاردهم اسفندیار ماه قدیم سنهٔ تسع و خمسين و سبعمأه. و قلعهٔ قوسین که از امهات قلاع ری است مستخلص کرده به امیر کبیر علی‌پاشا سپرد و اسیران و غنائیم و اموال را با کجور نقل کرد.

بعد از مدتی حاکم و سردار قم و صاحب اعظم، سپهسالار عراق خواجه علی صفی قاصدان به بندگی ملک معظم - عزت انصاره - فرستاد باهدایا و تقدیم عجز و عذر بدانچه گذشته بود و التماس نمود که اسیران را باز فرستد. ملک آن قاصدان را نوازش فرموده، التماس وی مهذول فرموده خلاص نمود و هم اجازت دادند که کالبد «رکن کرد» را به قم نقل کنند»^{۳۵}

خواجه در قم خانقاهی داشته که بیرون «دروازه کنکان» آنجا بوده و جعفری در تاریخ کبیر و سمرقندی در مطلع سعدین و روملو در احسن - التواریخ^{۳۶} از آن یاد نموده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که پس از مرگ نیز در همان جا به خاک رفته باشد. این خانقاه تا به روزگار ما باقی و کنون در شمار نفائس آثار و ابنیهٔ قدیم این شهر است.

جز آن از خواجه علی صفی دو بنای دیگر در دست است که آن دو نیز از نفیس‌ترین آثار هنری ایران در قرن هشتم شمرده می‌شود. یکی از این دو را وی در سال ۷۶۱ بر مدفن عم و پسر عم خویش (خواجه اصیل‌الدین و خواجه تاج‌الدین علی) و دیگری را در سال ۷۸۰ بر مزار احمد بن قاسم (از امامزادگان جلیل قم) بنیاد نهاده است.

چنان که می‌بینیم خواجه تا به سال ۷۸۰ زنده بوده است، لیکن در سال ۷۸۴ شخصی دیگر حکومت قم را به دست داشته و چنین به نظر می‌رسد که وی در میان این دو تاریخ در گذشته است. او فرزند وی به نام غیاث‌الدین امیر محمد

۳۵ - تاریخ رویان: ص ۱۹۴-۱۹۶ و از آنجا در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مرعشی: ص ۸۱.

۳۶ - تاریخ کبیر جعفری، وقایع سال ۸۱۵. مطلع السعدین ۲: ۱۴۰. احسن التواریخ ۱۱: ۸۸.

داشته که آثار هنری ارزنده‌ای مانند بنای بقعه خدیجه خاتون در پنج فرسنگی جنوب قم مورخ ۷۷۰ و بقعه سید سربخش آن شهر مورخ ۷۷۴ از وی به جای مانده است لیکن هیچگونه اطلاعی در باره او - جز آنچه در کتابه‌های دوبنای مزبور آمده^{۳۷} - به دست نیاورده‌ام .

۳- خواجه ابراهیم قمی :

پس از خواجه علی صفی یکی دیگر از بزرگان خاندان مورد بحث به نام خواجه ابراهیم فرمانروای قم بوده است . ابن عربشاه درباره او نوشته است که دلیری دشمن شکار و آماده هر گونه سختی و پیکار بوده و در قم به استقلال فرمان می‌رانده است .^{۳۸} تیمور در سال ۷۸۴ بدو نامه نوشته و او را به حضور خواند و وی چاره‌ای جز قبول ندید^{۳۹} . از آن پس گویا تا پایان زندگی^{۴۰} ملازم تیمور بوده و در نبرد وی با ایلدرم بایزید نیز به سال ۸۰۴ نام وی جز، امراء و ملازمان دیده می‌شود^{۴۱} . ابن عربشاه پایان کار او را نیز ذکر نموده است . نگارنده این سطور چنین حدس میزند که خصوصیات ذکر شده در عجائب‌المقدور توأم با اشتباهات و خطاهایی چند بوده و ماجرایی مکاتبه تیمور و وقایع پس از آن به شکلی که در آن کتاب آمده است نباشد . این مطلب چند صفحه بعد بیش از این توضیح خواهد شد .

۴- خواجه اصیل‌الدین قمی :

در اوائل دهه آخر قرن هشتم شخصی دیگر از خاندان علی صفی به نام

۳۷- افتخار و نظام ایران، عمده اعظم وزراء عالم ، غبطه ملوک و سلاطین ، صاحب مولی و مخدوم اعظم ...

۳۸- عجائب‌المقدور، ترجمه فارسی، ص ۵۲ و ۳۶

۳۹- اعیان الشیعه ۱۵ : ۳۷۰ (چاپ اول و ۲۵۴ چاپ دوم) و عجائب‌المقدور، ترجمه فارسی، ص ۳۶ و ۵۲

۴۰- عجائب‌المقدور، ترجمه، ص ۵۴

۴۱- تاریخ‌الفی میرغیاث‌الدین علی قزوینی، نسخه ۱۲۳۴ دانشگاه، ذیل شرح وقایع نبرد مزبور

خواجه اصیل الدین در قم فرمانروایی می نموده است . خواجه اصیل باشاه منصور مظفری روابطی دوستانه و نزدیک داشته و در برابر سلطان زین العابدین فرزند شاه شجاع نیز مقاومتی دلیرانه نموده کسه شرح آن درمآخذ متعدد آمده و اجمال آن چنین است که :

سلطان زین العابدین پس از پدر بر پاره‌ای نقاط عراق عجم از جمله اصفهان دست یافته و در گیرودار معارضات خود با شاه منصور - امیر معروف آل مظفر - برای تصاحب و تصرف قم به این شهر لشکر کشید . خواجه اصیل الدین از «آغجکی» حاکم عراق برای مقابله با وی مددخواست . زین العابدین به آغجکی پیام فرستاد که خواجه اصیل باشاه منصور همدانستان است و شاه مزبور پس از استیلا بر من ترا از میان بر خواهد داشت ، به همین جهت آغجکی از کمک به خواجه منصور صرف شد . با این همه زین العابدین سرانجام بر قم و خواجه دست نیافت و ناچار به اصفهان بازگشت .

اندکی بعد در اوائل سال ۷۹۳ شاه منصور به عزم سرکوب کردن او و تسخیر عراق رهسپار این سو گردیده و پس از گشودن اصفهان و کاشان به جانب قم آمد . حافظ ابرو مورخ مشهور این دوره می نویسد که وی در طریق کاشان به قم نخست به قلعه «ساصرم» رسید که از قلاع محکم آن ولایت است . کونوا آنجا که از طرف خواجه منصوب بود قلعه را بسپرد و غلات بسیار که در آنجا مدخرو موجود بود به وجه علوفه بر لشکریان تقسیم شد و بر همین منوال قلعه کیو و قلاع دیگر میان راه همه تسلیم نمودند .

« چون به حوالی قم رسید خواجه اصیل الدین قمی که در آن زمان حاکم و صاحب سیاست آن طرف بود و مدت‌های مدید و عهدهای بعید بود که از آن خاندان کسی ظاهراً به ملازمت سلاطین و امراء مکلف نبود - اگر چه بر حسب صلاح با مجموع جوانب طریقه اخلاص و دولتخواهی مرعی میداشته‌اند چنانچه قاعده مردم سرحد نشین میباشد - به استقبال

آمد. بعد از شرائط تعظیم ششاه منصور به ظاهر قم فرود آمد و والدۀ او (خواجه اصیل) زهرا خاتون که از خیارنساء و کافله مهمات آن ولایت بود شاه منصور را به اندرون شهر به خانۀ خود برسم طوی و ضیافت حاضر گردانید. در همین اثناء خبر رسید که زین العابدین که پس از رسیدن شاه منصور به اصفهان از آن شهر گریخته بود در طهران - که آن هنگام از قراء ری بود - درنگ نموده است. چند روز بعد زین العابدین به دست موسی جوکار، حاکم ری گرفتار شده و به قم آورده شد. شاه منصور در ازاء این خدمت موسی جوکار را مجدداً به حکومت ری برقرار داشته در هنگام عزیمت از قم دستور داد زین العابدین را ناپینا ساختند و به قلعه سفیدفارس فرستادند. ۴۲

۵- خواجه فخرالدین ابراهیم:

فرزند خواجه عمادالدین محمود فرزند خواجه شمس الدین محمد فرزند علی صفی است که ترجمۀ تاریخ قم در سال ۸۰۵ - ۸۰۶ «به روزگار همایون» او ۴۳ و به دستور او انجام پذیرفته و در آن زمان وی امیر قم بوده است. در مقدمۀ ترجمۀ تاریخ مزبور از او بدین صورت یاد شده:

«حضرت عالی جناب، مخدوم علی الاستحقاق شهریار علی الاطلاق، صاحب-

۴۲- حافظ ابرو، برگ ۱۸۸ عکس ۲۸۶۹ و برگ ۱۲۸-۱۲۹ عکس ۳۷۳۲ دانشگاه.

شرح ماجرای بالا در مصادر زیر نیز آمده است:

☆ تاریخ جعفری، برگ ۱۹۸/الف عکس ۵۹۲۷/۲ دانشگاه

☆ ذیل جامع التواریخ رشیدی حافظ ابرو، ص ۲۵۴ چاپ ۱۳۱۷.

☆ مجمل فصیحی ۳: ۱۲۹

☆ حبیب السیر ۳: ۲۲۲

☆ تاریخ آل مظفر حسینقلی ستوده ۹: ۲۳۷

از بستگان آل مظفر چند تن در قم بوده و همان جادر گذشته و بجاک رفته اند. تاریخ

شبانکاره برگ ۲۸۶/الف عکس شماره ۳۰ دانشگاه دیده شود.

۴۳- مقدمۀ ترجمۀ تاریخ قم.

قران اعظم اعدل اعلم ، ماده امن و امان خلاصه نوع انسان، دخر زمان و كهف وان، صاحب الفتوح المشهوره والوقائع المذكوره، نعمه الله على اوليائه السابعة و نتمته في اعدائه البالغة، ملجأ العجزة والضعفا مربى الائمة والعلماء، مولى ملوك العجم مؤئل صناديد الامم، ذى المناقب والمناصب والمفاخر والمراتب، الموفق بتوفيق الله رب العالمين، المؤيد بتأييدات خالق السماوات والارضين، المنصور بنصرة الله خير الناصرين، الخواجه فخر الحق والدينيا والدولة والدين، عماد الاسلام والمسلمين ابراهيم... خلد الله تعالى ظلال عواطفه واشفاقه واحسانه، ونور قبور مواضيه»^{۴۴}.

از خواجه فخرالدين ابراهيم جز اين اطلاعى ديگر در دست نيست. همين قدر ميديانيم كه به هنگام مرگ تيمور در سال ۸۰۷ برادر او خواجه محمد قمى فرمانرواى اين منطقه بوده^{۴۵}؛ پس شايد ناساتمام ماندن ترجمه تاريخ نيز بهمين جهت بوده است چه از مجموع بيست باب اصل عربى تاريخ جز پنج باب به فارسى در دست نيست^{۴۶} ميتوان گفت كه اگر در واقع نيز بيش از اين به فارسى در نيامده باشد به جهت انقضاي دوران فرمانروايى خواجه ابراهيم بوده كه كار ترجمه به فرمان وى انجام ميپذيرفته است.

خواجه فرزندی به نام «محمود» داشته كه وصف و سرانجام كار او را پس از اين خواهيم ديد. ميتوان حدس زد كه همين امير بوده است كه به حضور تيمور باريافته و در نبرد هما ملازم حضور وى بوده و شايد جمله «صاحب الفتوح المشهوره والوقائع المذكوره»^{۴۷} نيز اشاره به همين ماجراها باشد. بنا بر اين به طبع بايد گفت در تاريخ سال منقول در

۴۴- ترجمه تاريخ قم، ص ۲-۳

۴۵- جامع التواريخ حسنى، نسخه كتابخانه ملي

۴۶- در اين باره پس از اين شرح مبسوطترى خواهد آمد

۴۷- مقدمه ترجمه تاريخ قم

عجائب المقدور و در مورد پایان کار و وضع و حال وی نزد تیمور خطاهایی چند رخ داده است. این احتمال از آن نظر پیش می آید که گویا در میان امرای خاندان مورد بحث - بنابر آنچه از ظواهر عبارات تاریخ جعفری استنباط میشود ۴۸ تنها يك خواجه ابراهیم وجود داشته و مقدمه ترجمه تاریخ قم سندی معتبر است بر آن که «روزگار همایون» فرمانروایی آن شخص تا سال های ۸۰۵ - ۸۰۶ ادامه داشته و آغاز آن به طبع پس از انجام دوران فرمانروایی خواجه اصیل الدین بوده است.

به هر حال حدس مزبور مستلزم تخطئه نقل ابن عربشاه در چندین مورد است که بانی بودن شاهی قوی و اطمینان بخش کاری آسان نیست. امید بسیار می رود که بابدست آمدن مآخذی دیگر در این باب حقیقت و واقع حال روشن گردد.

۶- خواجه محمد قمی:

فرزند دیگر خواجه عماد الدین محمود فرزند امیر شمس الدین محمد فرزند علی صفی ماضی که پس از برادر خود عهد دار رتق و فتق امور، قم گردید. او آخرین امیر خاندان علی صفی است که با کشته شدن او و استیلا اسکندر فرزند عمر شبخ و پس از وی شاهرخ بر این منطقه دوران قدرت و عظمت آن دو دمان نیز پایان میگیرد.

در باره پیشینه خواجه موصوف آنچه میدانیم این است که در سال ۷۹۵ فرماندهی پاره ای از قلاع مهم این شهر از جمله قلعه گویو ۴۹ با او بوده که خود در همین قلعه بوده و گماشتگان او جاهای دیگر را محافظت مینموده اند. در همین سال او به وسیله عمر شیخ فرزند تیمور دستگیر

۴۸- برگ ۲۱۱ عکس دانشگاه

۴۹- ازقرا و مضافات قم (جزء بخش خلجستان در غرب آن شهر)

۵۰- ظفرنامه ۱: ۴۲۰

و به حضور تیمور فرستاده شد چه در ماجرای یورش پنج ساله پس از رسیدن سپاه جغتای به عراق «عمرشیش» از پدر جدا شده ، با سپاهی به راه آوه روان گردید و تیمور خود از نزدیک ری به بروجرد عزیمت ساخت . شرف‌الدین علی یزدی در این باره مینویسد که :

«امیرزاده عمرشیش از موضع کوشک چوپان عبور نموده به آوه رسید و از آوه گذشته قلعه گیورا مستخر گردانید و محمد قمی را که کوتوال آن قلعه بود بگرفت و شب در میان کرده روز دیگر به موضع «مرون» راند و مظفر پراهانی که گماشته محمد قمی بود استقبال نموده شرف بساط بوس دریافت و از آنجا کوچ کرده به «کرهرود» رسید و اسفندیار از راه عجز و اضطراب بیرون آمد . شاهزاده محمد قمی و اسفندیار را پیش حضرت صاحب قران فرستاده^{۵۱} .

ابن شهاب یزدی در شرح وقایع پس از مرگ تیمور می نویسد که : «در تاریخ مذکور که حضرت صاحب قران کشورستان از دار فنا به منزل عقبی تشریف فرمود ممالک ایران و توران را هر جا در ضبط و ایالت پادشاهزادگان کامکار نهاده بود . اول سمرقند امیرزاده خلیل سلطان بود و خراسان و هرات و مازندران به امیرزاده شاهرخ بهادر تفویض فرموده و تبریز و گرجستان و شروان و ولایات با مجموع آذربایجان نامزد امیرزاده میران شاه و بغداد و کوفه و واسط تا ولایت شام با امیرزاده ابابکر بن میرانشاه و همدان و نهاوند و نواحی به امیرزاده اسکندر و فارس و یزد و ابرقوه به امیرزاده پیرمحمد بن عمرشیش و کرمان و مکران به امیرزاده عمرشیش رجوع فرموده بود و قم و نواحی از قدیم باز مردم آن ولایت داشتند و در این تاریخ خواجه محمد قمی حاکم بود»^{۵۲} .

۵۱ - ظفرنامه ۱: ۴۲۰. منتخب التواریخ معینی: ۳۵۳ و روضة الصفا: ۶: ۲۱۰ (چاپ جدید)

نیز دیده شود.

۵۲ - جامع التواریخ حسنی.

همو در شرح وقایع آشفستگیها و اغتشاشات سالهای ۸۱۲ و ۸۱۳ می نویسد: «سلطان اوئیس در کرمان به استقلال بماند و سلطان اسکندر در فارس و عراق و یزد و ابرقوه و کاشان پادشاه شد و قم خواجه محمد قمی داشت» ۵۳.

پایان کار خاندان علی صفی

سرانجام در سال ۸۱۵ فرمانروایی چندین ده ساله و «دولت دوپست ساله» خاندان مزبور با کشته شدن خواجه محمد قمی برافتاد. درباره این واقعه در چندین مأخذ تاریخی به اجمال و تفصیل شرحی آمده که در زیر نقل میشود: اسکندر فرزند عمر شیخ و نواده تیمور در آشفستگیهای پس از مرگ او سر برداشته و اندک اندک بر همه نقاط عراق و فارس دست یافت. قم در این میان همچنان به وسیله امیر محلی اداره میشد و اسکندر بر آن دست نداشت. این موضوع موجب شد که او به قم لشکر کشی کند و با خواجه محمد قمی به جنگ برخیزد که ابن شهاب یزدی - که خود شاهد عینی قضایا بوده و در آن سهمی نیز داشته است - خصوصیات آنرا به این شرح به دست میدهد:

«سلطان اسکندر دو سال متواتر قم را محاصره کرد و به جایی نرسید. در سال سیم چون از ایلغار و روجرد و لرستان مراجعت نمود در آن سال قرایوسف تر کمان سلطان احمد را از میان برداشته پادشاه آذربایجان شده و به نهب و غارت آمد و سلطان اسکندر در کار بارو و خندق ساختن و روجرد بود و آنرا شهری ساخت و قرار چنان بود که روز دیگر جنگ شود و قرایوسف خسته شده و باز گشت و با تبریز رفت و سلطان اسکندر از عقب تما تودرود آورد و تما همدان ایلغار کرد و بعد از آن مراجعت نمود. خبر رسید که خواجه محمد قمی درد مفاصل دارد و صاحب فراش است، و مقسوم تر کمان در سلطانیه دم دوستی می زد. خواجه حافظ عرضه داشت سلطان کرد که

صلاح آن است که سلطان به سلطانیه فرماید و بامقسوم دیدار کند و عهد و پیمان نمایند که به اتفاق امرا متوجه قم شوند و به صلاح کار آخروشود. بر آن مقرر شد و سلطان به سلطانیه رفت و جماعت امیر عبدالصمد و خواجه حافظ و میر یوسف جلیل و عبدالله پروانچی و امیر چولپان شاه بالشکری متوجه قم شدند و خواجه محمد چون صاحب فراش بود در صلح کوفت و چون به ده فرسنگی قم رسیدند ساوری و پیشکش پیش کشید و امرا در دروازه ساوه فرود آمدند اما در دروازه‌ها بسته و برقرار، مردم دربارو، و «خضرتیرگر» نامی بیرون می‌آمد و گفتگویی آورد و بردمی کرد و مقصود آن بود که مرض پای خواجه محمد صحت یابد دیگر بنیاد جنگ و محاربه نمایند.

خواجه محمد حافظ این حال معلوم کرد یک بار این ضعیف را پیش خواجه محمد فرستاد همراه «خضرتیرگر» و سخن آنک اگر راست می گوید و باما سر صلح دارد خواجه مظفر پراهانی که نایب و صاحب اختیار مهمات است و تمام مهمات مالی و ملکی قم در دامن او بود او را روانه فرمایند تا قرار معاملات آنچه صلاح طرفین باشد بازدید نماییم. بر آن قرار روز دیگر خواجه «مظفر» را بیرون فرستاد. چون شرف پای بوس عالی جناب خواجه غیاث الدین محمد حافظ دریافت میانه ایشان در قدیم حقوق خادم مخدومی بود. بعد از اداء رسالت که در حضور امرابه عرض رسانید بعد از آن خواجه حافظ او را به خرگاه خود برد و فصلی چند بر او خواند و او را سوگند داد به طلاق و مصحف کسه تا سه روز دیگر قم را بسپارد. و دروازه «بن کوش» بسد و متعلق بود. شب سیم خیر کرد و در صباح دروازه «بن کوش» بگشاد و امرا و لشکر را در شهر برد و خواجه محمد و امیر محمود و مهتر شرف که حاکم و صاحب اختیار قم بود و دیگر سرداران را در قلعه دربند کشیدند و امیر محمود برادر زاده خواجه محمد به غایت خوش شکل و صاحب جمال بود

و مقصود سلطان اسکندر از قم او بود^{۵۴} و او از خوف بدنامی خود را از بام خانه بینداخت و هردو قلم پای او خرد شد و در آن مرض وفات یافت. و قم هرگز تا این تاریخ سم ستور بیگانه ندیده بودند^{۵۵}. مال دویست ساله آن خاندان به دست نواب سکندری افتاد چنان که شیخ العارفين حافظ شیرازی فرماید:

دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت
الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود

و آن حضرت قوی حال شد و بنیاد ظلم نهاد...^{۵۶}
نقل جعفر بن محمد حسینی مورخ دیگر آن دوره نیز بنا بر آنچه در تاریخ او دیده می شود همین گونه است چه در شرح وقایع سال ۸۱۵ و کارهای اسکندر مزبور می نویسد:

«... به محاصره قم رفت و خواجه محمد قمی که حاکم قم بود جنگها کرد و بسیار مردم از طرفین به قتل آمد. عاقبت امیرزاده اسکندر عبدالله پروانچی و خواجه غیاث الدین محمد حافظ و امیر یوسف خلیل را بالشکری

۵۴- همین مؤلف سه صفحه پیش تر نقل میکند که همین اسکندر در ضمن جنگی بس هولناک که «قریب پنجاه هزار آدمی» کشته داد اسیری از اردوی مقابل گرفت و او به غایت صاحب جمال بود. او را که یافت خود را باز نیافت و او را برداشت و متوجه یزد شد...»

جالب این است که یکی از مورخان اهل سنت که دشمنی خاصی با اهل بیت و تشیع و پیروان این مرام مقدس دارد و بر همین اساس امراء قره قویونلو را که شهر یارانی متشیع بوده اند فاسد المذهب و بدکاره و جنایت پیشه و... میخواند اسکندر مزبور را با این همه انحرافات و جنایات و فساد و بدکاری بغض اطراف آن که پیرو مسلک او بوده «ملک فاضل ذکی فطن صاحب فضائل» خوانده و چند سطر در مدح و منقبت وی داد سخن داده است (النجوم الزاهرة ابن تفری بردی در گذشته ۸۷۴، ج ۱۴ چاپ جدید قاهره، ص ۱۳۸).

۵۵- این نقل شاهدهی معتبر است بر آن که تیمور چنانکه پاره ای سفرنامه نویسان و اروپاییان گفته اند به قم حمله نکرد و آنرا ویران ننموده است. در این باره قم در قرن نهم نگارنده:

۶- ۱۴ نیز دیده شود.

۵۶- جامع التواریخ حسینی.

جهت محاصره قم باز داشت . بعد از روزی چند امیر مظفر فراهانی که امیر و معتمد خواجه محمد بود بایر و نیان یکی شد و دروازه باز کردند و قم به نو کران امیرزاده سپردند و لشکر در قم ریختند و خواجه محمد قمی و امیر محمود پسر خواجه ابراهیم را بگرفتند و مال بی حد از قم بیافتند و عزیمت اصفهان کردند . امیرزاده بفرمود تاهر دو را بکشتند ...»^{۵۷} .

لیکن نقل او در تاریخ کبیر که مبسوط تراست با نوشته ابن شهاب اختلافاتی دارد . این نقل همان است که در مطلع السعدین سمرقندی عیناً آمده و از آنجا به احسن التواریخ روملورفته است و آن چنین است :

«میرزا اسکندر چون در ممالک عراق و فارس فرمانروای علی الاطلاق شد قصد تسخیر بلده قم کرد و چند ایلیچی به طلب خواجه محمد قمی فرستاد، و از مردم خواجه امردی خوش شکل بود او را نیز طلبید^{۵۸} و خواجه به هیچ وجه ملتفت نمیشد. میرزا اسکندر عزم محاصره قم کرد و قلاع و نواحی آن را مسخر فرمود و کو تو ال قلعه گیو «علی دمه سر» نام را مقید به در قم برد، و در قم مردم جنگی بسیار بودند. جنگ های سخت کردند و میرزا اسکندر را کاری از پیش نمی رفت. در این حال «نصر الله صحرائی» حا کم ساوه اندیشید که هر گاه قم فتح شود نوبت ساوه خواهد بود، و با آن که میان او و محمد قمی نیک نبود عم زاده خود عماد کور» را با چند سپاه جلد به مدد فرستاد و خواجه محمد را بدان سبب قوت و شوکت زیاده شد. میرزا اسکندر از ظاهر قم برخاسته خواست به اصفهان رود «مظفر فراهانی» که معتمد خواجه محمد بود کتابتی پیش میرزا اسکندر فرستاد و پیغام داد که اگر حکومت مالی قم را به من تفویض کنند و به عهد و سوگند مؤ کد سازند شهر تسلیم کنم. و چون عهد و پیمان استحکام یافت آن نمک به حرام آغاز مکر و فریب کرد و با خواجه محمد راست آورد که رعیت قم که اکثر در قلعه بودند به شهر روند تا محافظت شهر نمایند، و مردم را

۵۷ - تاریخ جعفری ، برگ ۲۱۱ عکس دانشگاه .

۵۸ - « و از ملازمان خواجه جوانی که در کمال قابلیت و حسن و ملاحظت بود طلب

کرد... » - روملو ۸۷/۱۱

در شهر متفرق ساخت و خود باخواس و برادر زاده خواجه محمد «امیر محمود» در شهر به رسم محافظت گشته و در هر جا به هر بهانه ملازمان امیر محمود را می‌گذاشت چنانچه با امیر محمود بیش از پنج شش کس نماند. از دروازه کنکان بیرون رفته امیر محمود را گرفت و فوجی از لشکر میرزا اسکندر که به مشورت مظفر کافر نعمت در خانقاه خواجه علی صفی در بیرون همین دروازه بودند از کمین گذر بیرون آمده در شهر ریختند و امیر محمود را مقید به پای قلعه بردند. خواجه محمد را در قلعه چندان کس نبود که به دفع یاعی قیام تواند کرد. به ضرورت بیرون آمده او را به اصفهان بردند و خواجه محمد را با برادر زاده به قتل آوردند و حکومت قم رجوع به «عبدالله پروانچی» شد و ضبط مال حسب المعاهده به مظفر مقرر گشت.^{۵۹}

آثار بازمانده از خاندان علی صفی

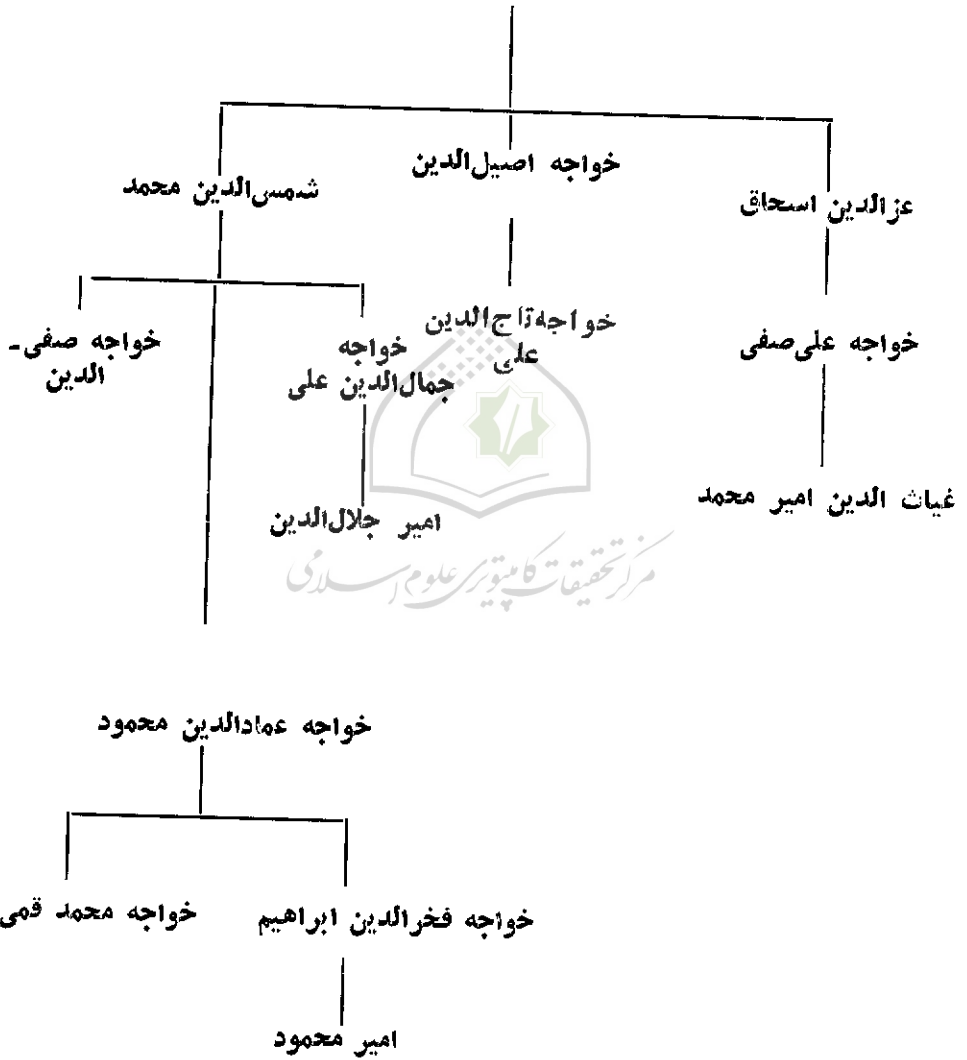
در شماره آینده

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۵۹ - مطلع السعدین ۲: ۱۳۹ - ۱۴۰. احسن التواریخ ۱۱: ۸۷-۸۸. فصل مربوط بدوره تیموری تاریخ کبیر جعفری را حضرت استاد آقای ذریاب خوئی به آلمانی ترجمه و چاپ نموده‌اند و بوسیله حضرت ایشان آگاه شدم که سمرقندی این مطالب را از آنجا برداشته است. واقعه اسف‌آور بالا با اختلافات وجدایی‌هایی در مجمل فصیحی ۳: ۲۱۱ و تاریخ الفی (نسخه شماره ۱۲۳۴ دانشگاه) نیز آمده است.

مشجره خاندان علي صفی

علي صفی ماضی





مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی